

این برک کاغذ با دودانه گلی که از نزدیک قبر حافظ چیدم تنها یادگاری است که من میخواهم از شیراز ، شهر شعرا و گلها با خود همراه ببرم .

• ❄ •

زیبائی شیراز و فریبندگی شبان و روزانش با اندازه ایست که بزودی هر احساس دیگری در قبال این همه لطف و هم آهنگی نابودی گردد : انسان تصور میکند که این زیبایی ها را از روز اول درک کرده و بدون آن ها زندگی نمیتواند کرد ، هر بامداد دیدگان بالذت روی این روشنائی بزدانی که در دنیا منحصر است گشوده میشود . برای آخرین بار در یک بامداد سرد در کنار گلهای آتشین ، این شهر زیبارا که در میان باغهایش بخواب رفته بود تماشا کردم و شیراز را با قلب مجروحی بی آنکه پشت سر خود را نگاه کنم ترك گفتم مثل اینکه برای ابد از بهشت برین رانده شده ام .

جاده از میان سلسله جبالی که در کنار افق شهر قرار دارد عبور میکند و بزودی وارد يك ناحیه وحشت آوری میشود ، دشت ارزن تا چند سال پیش لانه شیرها و خرس ها و کفتارها و گرگ ها بود ولی اکنون بیش از يك رو باده قشنگ و يك کله قوچ که صدای اتومبیل کوئی آن ها را متوحش ساخته چیزی در آنجا نمی بینم مالا کین ایرانی بجای اینکه مثل سابق آن ها را با اسب شکار کنند اکنون با اتومبیل بر آن ها دست می یابند .

منظره بار دیگر در میان کتلها تغییر میکند و منظره کوه های پر برف و سیلاب های خشک شده نمودار میشود .  
از آنجا اتومبیل دوباره در دشت سرازیر میشود و نخلها و باغهای

انار نزدیکی کازرون را اعلام میدارد .

از کازرون اسب و راهنما برای رفتن بخرابه‌های شاپور میگیریم  
جاده‌ایکه از شیراز بدریا منتهی میشود خیلی خوبست . اما همینکه از این  
جاده پیچ خوردیم مشکلات آغاز میشود . شاپور کجاست ؟ راهنما دستش  
را دراز کرده و یک حرکت دورانی انجام میدهد :

اینها همه خرابه‌های شاپور است . این دیوار سنگی که مشرف بر  
تل‌های سنگ است ، این رودخانه ای که در پشت دیوار بوجود آن پی  
برده میشود ، این دشتی که جایجا مملو از تل‌های مرموز است همه بنام  
شاهنشاه ساسانی که در قرن سوم میلادی بر ارتشهای رومی شکست وارد  
آورده و یک امپراتور را اسیر ساخت موسوم است .

خرابه‌هایی که بر بالای کوه قرار گرفته خرابه‌های شهر محکمی  
است که وی برای دفاع از معبر دره ساخت . در یکی از دروازه‌های این شهر  
یوست پرازگاه مانی را آویزان کرده بودند و گویند تا زمان حمله تازیان  
این یوست در آنجا وجود داشت . بالاخره در دامنه این کوه بمدخل  
در بندی میرسیم که در انتهای آن رودخانه شاپور میان دو جنگلی  
جاری است .

در اینجا است که امپراتور والرین با خطوط درشت تاریخ‌خاندان  
و شرح فتوحاتش را کنده کاری کرده است . در هر دو ساحل روی سنگی  
که بطور عمودی حجاری شده یک سلسله کتیبه‌ها و نقوش دیده میشود  
والرین در حالی که بزانو در آمده دست‌های خود را بوضع تضرع آمیزی  
بسوی شاهنشاه ایران دراز کرده و اسب شاهنشاه با چهار پنجه نعش  
بزرگی را که نقش زمین شده و مراد امپراتوری رم است لگد مال  
می‌کند .

در همه جا سر تراشیده و برهنه امپراتور شکست خورده غرب  
در برابر پیشوای خشن و تاجدار شرق خم شده است. معهنا در ساحل  
راست رود در مدخل غاری که چند کتیبه ای در آنست روی يك پایه  
مجسمه دو ساق پای بریده که کفش چوبی بیای دارد دیده میشود: این  
تنها چیزیست که از يك مجسمه عظیم شاپور اول باقی مانده است؛  
خشم مذهبی فاتحین عرب بی آنکه خود دانسته باشند انتقام سر شکستگی  
که بکروز شاهان ساسانی بوالرین و رم و غرب روا داشته بودند  
گرفته بود.

شب که بکازرون بازگشتم و در اطافی که مستخدمین تلگراف  
انگلیسی بمسافرین میدهند منزل گرفتم همه فکر متوجه این نقوش  
مفرورانه و این مجسمه شکسته و این سر گذشتی بود که این در بند و این  
شهر و این قلعه در بردارند و گوئی هنوز آوازه فتوحات و افتخارات شاپور  
در دیوارهای آنها طنین انداز است، همه فکر متوجه ارتش های رومی  
بود که شاید مسافت بدین دراز برادر جستجوی ننگ و شکست طی نکرده  
بودند مگر برای اطاعت از این قانون کور کورانهای که ملتهای بزرگ  
منظم باختر را همیشه بطمع وسعت دادن مرزهای امپراتوری خود بطرف  
شرق میراند، در نتیجه رشته افکارم بموضوع بزرگتری کشیده شد که  
چگونه دیانت مسیح در پشت دروازه های ایران بسد عجیب مذهب مانى  
برخورده و متوقف شد و سپس اسلام با سیل هجوم آورده و شمشیرهای  
آخته اعراب آخرین آثار تمدن با شکوه ساسانی را از میان بر انداخت.  
پس از آن خاموشی و انهدام تا قرن ها بر این سرزمین حکم فرما گشت.  
معهدا ایران همیشه پایدار است، پیروزی های نظامی و  
انقلابات مذهبی، ایران را در خود غرق میسازند بی آنکه در آن  
تقوذ نمایند، از ماسه ای که توفان ها در پس خود بجای می

گذارند ایران بدلتخواه خود یا بعبارت دیگر بر حسب نبوغ خود شکل و صورت مذهب و فرهنگ و هنر یا حکومتی که بدون مخاطره انداختن ابدیت آن گاهی باعث ترقی و پیشرفت آلهم میگردند قالب ریزی میکند. فردای آنروز، هنگامیکه بطرف دریا سرازیر شده و از کتل‌های مشهور و سنگرها و دژهای تسخیرناپذیر عبور کردم باز بر این دوام و مقاومت عجیب ایران که امروز دگر هرگز فلذرا متعجب ساخته همانطور که دیروز گنت دو گوینو را بشگفت انداخته بود بهتر درك کردم. آیا همان نیروی نامرئی نیست که امروز روسها را در کرانه دریای خزر و انگلیس‌ها را در سواحل خلیج فارس متوقف ساخته؟ آیا بار دیگر باز يك مرد برای آزاد کردن این دژ محصور و تجدید بخت و طالع ابن‌امیر اتوری کهن و از سر گرفتن دوران مجدد و عظمت تاریخی این سرزمین باستانی کافی است؟

پایان